

خود-انگاره چشم‌انداز تأمل‌گرا و طرح امکانات بدیل در مطالعه روابط بین‌الملل

سیدعلی منوری *

چکیده

با شکل‌گیری مناظره چهارم در روابط بین‌الملل، چشم‌انداز خردگرا همچنان خود-انگاره یا تصویر از خودِ ثابتی نشان می‌دهد. این خود-انگاره ثابت وضعیتی تغییرناپذیر از روابط بین‌الملل را بر مبنای اصل برسازنده حاکمیت و راهبرد همیشگی معطوف به امنیت و بقا ترسیم می‌کند. تصویر مورد نظر در دیدگاه‌های چشم‌انداز خردگرا در روابط بین‌الملل ریشه دارد. این مقاله در صدد آن است که با ارائه نقطه‌نظرات دیدگاه‌های چشم‌انداز تأمل‌گرا در قالب مناظره چهارم و طرح مباحث فرانظری، امکانات بدیل در مطالعه رشته روابط بین‌الملل را مورد توجه قرار دهد. صحبت از امکانات بدیل در مطالعه رشته روابط بین‌الملل نه به معنای تحول ماهوی رشته، بلکه بیانگر رهایی رشته از تصویر ثابتی بوده که چشم‌انداز خردگرا در مطالعه آن حاصل می‌کند. در این جهت دیدگاه‌های نظریه انتقادی، پسااستخارگرایی/ پساتجددگرایی، فمینیسم و پسااستعمارگرایی ارائه می‌شوند.

*استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول: s.a.monavari@khu.ac.ir)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۰۵

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و سوم، صص ۱۰۷-۷۹

این مقاله با تحلیل دیدگاه‌های مذکور به این جمع‌بندی می‌رسد که خود-انگاره یا تصویر از خود چشم‌انداز تأمل‌گرا - به لحاظ هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی - با عدم تفکیک میان دانش‌پژوه روابط بین‌الملل و موضوع مورد مطالعه آن از یک سو، و گسترش موضوعات مورد مطالعه از سوی دیگر امکانات بدیلی را در مطالعه رشته روابط بین‌الملل مطرح می‌کند.

واژه‌های کلیدی: روابط بین‌الملل، خود-انگاره، تأمل‌گرایی، فرانظریه، خردگرایی.

مقدمه

امروزه در میان دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل این اجماع نظر وجود دارد که تأسیس رشته روابط بین‌الملل در سال ۱۹۱۹ واکنشی به مصائب و تأملات ناشی از وقوع جنگ جهانی اول بوده است. از این نظر، آغاز فرایند نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل نتیجه تأملاتی در باب وقوع جنگ و پیامدهای آن می‌باشد. به زعم نویسندگان این گفته مؤید آن است که شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل با تمرکز بر مقوله جنگ، آن را به عنوان یک «فرا-تصویر»^۱ در نظر می‌گیرد که ماهیت رشته بر مبنای آن بنیان می‌یابد.

تمرکز بر «فرا-تصویر» جنگ به نوبه خود نخستین مناظره رشته روابط بین‌الملل — یا به تعبیری مناظره بزرگ — را تکوین می‌بخشد. از این نظر دو دیدگاه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی به گونه‌ای خام، و برگرفته از تاریخ (به ویژه تاریخ دیپلماسی)، فلسفه (به ویژه فلسفه سیاسی)، و حقوق بین‌الملل در خصوص سرشت جنگ در روابط بین‌الملل نظریه‌پردازی می‌کنند (Schmidt, 2002 and Thies, 2002)؛ اگرچه که هیچ‌گاه دیدگاه‌های مذکور به صورت دو اردوگاه رسمی در مقابل یکدیگر اعلام موجودیت نکرده و تقسیم‌بندی طرف‌های مناظره اول نتیجه خوانش تاریخ نظری رشته روابط بین‌الملل توسط دانش‌پژوهانی است که در ادوار بعدی ادبیات نظری رشته را تولید کرده‌اند (در این خصوص بنگرید به: Quirk and Vigneswarn, 2005 Ashworth, 2002 and)

در تداوم این روند ادوارد کار با وجود اتخاذ نگاهی انتقادی نسبت به آرمان‌شهرگرایی (آرمان‌گرایی) عنوان می‌دارد که «جنبه غایت‌انگارانه علم سیاست بین‌الملل برآمده از یک جنگ بزرگ و مصیبت‌بار» بود. صحبت از این «جنبه غایت‌انگارانه» به نظر نویسندگان نشان‌دهنده آن است که رشته روابط بین‌الملل از بدو تأسیس و در جریان تحولات نظری آن به جنبه کردارشناختی نظریه‌پردازی در جهت امکان تحول در روابط بین‌الملل به

1. Meta-image

منظور کنترل، مهار — و یا حتی امحای — جنگ و برقراری صلح توجه داشته است. از این منظر است که ادوارد کار علی‌رغم نقد آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان و تمرکز بر نقاط ضعف هر یک از دو دیدگاه در مقابل یکدیگر به خود عنوان عمل‌گرا می‌دهد (Carr, 1946: 1-10). کنت والتس در اثر برجسته خود انسان، دولت و جنگ (۱۹۵۹) تحقق شرایط وقوع صلح را مستلزم فهم علل جنگ دانسته و بار دیگر مسأله جنگ را در کانون تحلیل رشته روابط بین‌الملل قرار می‌دهد. کار والتس از آنجا شایان توجه است که برای اولین بار علل جنگ را در سه سطح و به عبارتی در سه تصویر مورد توجه قرا می‌دهد: انسان، ساختار مجزای دولت‌ها، و نظام متشکل از دولت‌ها. ترتیب هر یک از این تصاویر به جایگاهی بازمی‌گردد که بر مبنای هر یک از آنها علت جنگ تعیین می‌شود (Waltz, 2001: 12). بدین قرار «خود-انگاره» یا «تصویر از خود»^۱ رشته روابط بین‌الملل در سه سطح شکل می‌گیرد. والتس در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل (۱۹۷۹)، نظریه‌هایی را که بر مبنای خود-انگاره انسان و دولت در صدد توضیح جنگ در روابط بین‌الملل برمی‌آیند، تقلیل‌گرایانه دانسته و بر سومین تصویر (تصویر از خود نظام بین‌الملل) با تأکید بر مقوله ساختار متمرکز می‌شود؛ به علاوه والتس برخی نظریه‌های بین‌المللی را نیز تقلیل‌گرا می‌داند (Brown, 2009: 262).

از آنجا که نهادگرایی نولیبرال رابرت کوهن و واقع‌گرایی ساختاری والتس در مفروضات بنیادین پیرامون روابط بین‌الملل مشترک بودند، این دو با ابتکار کوهن در سال ۱۹۸۸ در کنار یکدیگر به جریان خردگرایی در مقابل جریان تأمل‌گرایی^۲ در قالب چهارمین مناظره رشته شکل دادند (Smith, 2010: 5). تأمل‌گرایان همواره تمرکز نواقعگرایی والتسی را بر کنش‌گران عقلانی و عینی به دلیل ترسیم تصویری غیرتاریخی از سیاست بین‌الملل و توصیفی بدون زمان از رفتار کنش‌گران مذکور شدیداً مورد انتقاد قرار داده‌اند (Leysense, 2008: 119 and Weber, 2010: 38). این انتقاد، از سوی دیگر، متوجه نهادگرایی نولیبرال کوهنی نیز شده است، چراکه از دید کوهن، رویکرد مذکور پیش از آنکه امدار لیبرالیسم باشد، امدار نواقعگرایی است؛ این دو در کنار هم در انتهای دهه ۱۹۸۰ «گونه‌های نو»^۳

1. Self-image

2. Rationalism vs Reflectivism

3. New Variants

را ایجاد کردند (Ruggie, 1998: 3). این گونه‌های نو به بیان ونت مبتنی بر تعهد مشترک نسبت به خردگرایی هستند (Wendt, 1992: 391).

بدین ترتیب چشم‌انداز بدیل تأمل‌گرا^۱ انتقاداتی جدی را نسبت به چشم‌انداز جریان اصلی خردگرا^۲ در روابط بین‌الملل حول محور سرشت روابط بین‌الملل و مطالعه آن بر مبنای تحولات نوین نظری مطرح می‌سازد. این انتقادات به تدریج در دوره زمانی پس از جنگ سرد شدت می‌یابد. این انتقادات حول دو محور «گسترش دستور کار روابط بین‌الملل» و «ناخرسندی دانش‌پژوهان رشته از رویکرد جنگ سردی نسبت به روابط بین‌الملل» بنیان می‌یابد (Sørensen, 1998: 84). از این منظر خود-انگاره یا تصویر از خود چشم‌انداز تأمل‌گرا در خصوص ماهیت روابط بین‌الملل طرح‌های نوینی را در مطالعه این رشته درمی‌اندازد. منظور نویسنده از چشم‌انداز تأمل‌گرا دیدگاه‌هایی در روابط بین‌الملل هستند که هم به لحاظ هستی‌شناختی و هم به لحاظ معرفت‌شناختی منتقد جریان اصلی (خردگرایی) در روابط بین‌الملل هستند (این دیدگاه‌ها در ادامه مقاله ارائه می‌شوند).

بدین ترتیب، این مقاله در صدد آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که تصویر از خود یا به عبارتی خود-انگاره چشم‌انداز تأمل‌گرا چگونه بر مطالعه روابط بین‌الملل تأثیر گذاشته است؟ منظور از «تصویر از خود» یا «خود-انگاره» در این مقاله برداشت‌ها و تفاسیری است که دیدگاه‌های مورد نظر در ذیل چشم‌انداز تأمل‌گرا در باب ماهیت رشته روابط بین‌الملل و مطالعه آن دارند. در پاسخ به این پرسش می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که خود-انگاره یا تصویر از خود چشم‌انداز تأمل‌گرا با قرار دادن دانش‌پژوه روابط بین‌الملل در وضعیتی پویا نسبت به ماهیت رشته روابط بین‌الملل و گسترش موضوعات مورد مطالعه امکان‌های بدیلی را در مطالعه رشته مذکور مطرح می‌کند. این مقاله در سه بخش سامان یافته است. بخش اول پس از این مقدمه به الزامات چشم‌انداز تأمل‌گرا در مطالعه روابط بین‌الملل معاصر می‌پردازد. در بخش دوم دیدگاه‌های چشم‌انداز تأمل‌گرا به طور مجمل ارائه می‌شود. نهایتاً و در بخش سوم از مطالب ارائه شده جمع‌بندی به عمل می‌آید.

1. Alternative Reflectivist Perspective
2. Mainstream Rationalist Perspective

۱. چشم‌انداز تأمل‌گرا، فرانظریه و مطالعه روابط بین‌الملل

آنچه در ارتباط با موضوع این مقاله اهمیت دارد مناظره چهارم میان دو چشم‌انداز تأمل‌گرا و خردگرا است؛ مناظره‌های که منتج به طرح مسائل فرانظری در رشته روابط بین‌الملل شده است. در طرف تأمل‌گرای این مناظره نظریه انتقادی^۱، پساتجددگرایی/پساساختارگرایی^۲، فمینیسم^۳، و پسااستعمارگرایی^۴ و در طرف خردگرای آن رویکردهای نو-نو (نواقعگرایی- نهادگرایی نولیبرال^۵) استقرار یافته‌اند (Smith, 2010: 9). به عبارت دیگر، چهارمین مناظره در چهارچوب رشته روابط بین‌الملل بر اساس طبقه‌بندی ویور (Waever, 2005)، متضمن «تعهدات فرانظری^۶» مبتنی بر وجوه هستی‌شناختی و معرفت-شناختی است. که این مسأله خود بیانگر توجه بسیار به مسائل درجه دوم یا بنیادین به نسبت مسائل درجه اول یا محتوایی — تعبیری که ونت به کار می‌برد (Wendt, 1999: 4-5) — است.

مهمترین مفهومی که با توجه به مطالب فوق و در ارتباط با مساله این مقاله شایسته توضیح بوده مفهوم تأمل یا بازاندیشی است. نتوفلد تأمل یا بازاندیشی نظری را نوعی «تأمل در باب روند نظریه‌پردازی» می‌داند (Neufeld, 1995: 40). از دید جکسن تأمل یا بازاندیشی «موجه ساختن یا بنیاد بخشیدن به ادعاهای تجربی، نه با مرتبط کردن آنها با جهان مستقل از ذهن^۷ و نه با مرتبط کردن آنها با مجموعه‌ای از ارزش‌های فرهنگی، بلکه با مرتبط کردن آنها با رویه‌های تولید دانش است» (Jackson, 2011: 157). بر همین اساس تأمل‌گرایان انتقادات خود را نسبت به خردگرایان در روابط بین‌الملل مطرح می‌سازند.

به نظر می‌رسد تأمل‌گرایی در روابط بین‌الملل معاصر بر فرانظریه تمرکز خاص دارد. از دید رویس-اسمیت فرانظریه‌ها به عنوان نظریه‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که سایر نظریه‌ها (نظریه‌های رده دوم) را بر مبنای آنها تحلیل می‌کنند. از دید وی در رشته روابط بین‌الملل این اصطلاح به «مجموعه‌ای از مفروضات اولیه منطقی ارجاع می‌دهد

1. Critical Theory
2. Post-structuralism/ Post-modernism
3. Feminism
4. Post-colonialism
5. Neorealism-Neoliberal Institutionalism (Neo-Neo)
6. Meta-theoretical Commitments
7. Mind-independent World

که شرایط امکان‌پذیری نظریه‌های ردهٔ دوم را فراهم می‌آورند» (Reus-Smit, 2013: 592). نظریه‌های ردهٔ دوم در معنای عام همان طیف متنوع و بعضاً متعارض نظریه‌های روابط بین‌الملل بوده که در خصوص محتوای تجربی روابط بین‌الملل صحبت می‌کنند. گزینی در توصیف فرانظریه به عنوان یکی از وجوه نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل چنین بیان می‌کند: «نظریه‌پردازی فرانظری بلوک‌های ساختمانی و پایه‌هایی را فراهم می‌آورد که همهٔ نظریه‌ها بر مبنای آنها ساخته می‌شوند. این بلوک‌ها شامل هستی‌شناسی (مفروضاتی در خصوص آنچه وجود دارد)، معرفت‌شناسی (مفروضاتی در خصوص آنچه می‌توان شناخت) و روش‌شناسی (مفروضاتی در خصوص مؤلفه‌های تکوینی پیشین که بر اساس آنها نظریه‌ها را می‌توان با امور تجربی مواجه ساخت) هستند. نظریه‌پردازی فرانظری به موازات این سه مورد شامل مفروضاتی دربارهٔ سرشت زمان (از حیث خطی یا چندلایه بودن)، یا فهم تاریخ که به نوبهٔ خود دلالت‌هایی برای روش‌شناسی دارد نیز هست. فرانظریه‌پردازی آنگاه که ارتباط منطقی آن دسته از مفروضاتی را که نظریه‌های موجود بر مبنای آنها ساخته می‌شوند مورد بازبینی قرار می‌دهد، شکل انتقادی به خود می‌گیرد. این بازبینی فرانظریه‌ای نشان می‌دهد که مفروضات مورد نظر در کجا با یکدیگر برخورد دارند و از این رو شکل‌گیری نظریه در کجا فاقد انسجام است» (Guzzini, 2013: 533).

در واقع با تثبیت مناظرهٔ چهارم در روابط بین‌الملل بحثی داغ در خصوص تأمل فرانظری^۱ و حصول به دانش / شناخت درخور^۲ مطرح شده است. با پذیرش این نکته که هر کار تجربی در حوزهٔ روابط بین‌الملل عاری از نوعی فرانظریه نخواهد بود، از دید رویس-اسمیت تأمل در باب مفروضات پیش‌زمینه‌ای هر گونه نظریه‌پردازی مشخص می‌کند که مفروضات مذکور چگونه به کار ما چهارچوب می‌دهند و چه پیامدهایی دارند (Reus-Smit, 2013: 605). اما این نکته بدان معنی نیست که با «شیئیت بخشیدن به موجودیت‌های نظری... بدون ارائهٔ هر چیزی که به طور ویژه برای نظریه‌پردازان یا سیاست‌گذاران مفید باشد» خطر کرد (Chernoff, 2005: 2).

چشم‌انداز تأملگرا در مناظرهٔ چهارم، به لحاظ تاریخی و فکری مبین درهما‌میزی روندهای ضداثبات‌گرایی، فلسفی، و جامعه‌شناختی است که به طور عمده در علوم اجتماعی

1. Metatheoretical Reflection

2. Relevant Knowledge

پا گرفته‌اند (Diez and Steans, 2005: 129). از سوی دیگر، همچنان که موراوچیک عنوان می‌کند، «امروزه بسیاری از دانشپژوهان رشته روابط بین‌الملل، نظریه روابط بین‌الملل را بر حسب دوگانگی میان نظریه‌های خردگرا و جامعه‌شناختی باز مفهوم‌پردازی می‌کنند» (Moravcsik, 2003: 203). همچنین، از نظر چرنوف چشم‌انداز تأملگرا دربرگیرنده جریان‌ها و خطوط متفاوت فکری و دانشگاهی است که از فلسفه، زبان‌شناسی، تاریخ، و نظریه اجتماعی ریشه می‌گیرند (Chernoff, 2007: 132).

جانمایه چشم‌انداز خردگرا توجه به امر مادی^۱، و جانمایه چشم‌انداز تأملگرا توجه به امر معنایی^۲ است. تمایز میان امر معنایی و امر مادی به دیدگاه کانت که به جدا کردن جهان استدلال^۳ از جهان تعلیل^۴ الزام می‌دارد، بازمی‌گردد. پاتومکی و وایت روابط بین‌الملل را به عنوان رشته‌ای مسأله‌دار تلقی می‌کنند که مشعر بر تمایز میان تبیین و فهم، خردگرایی و تأملگرایی، اثباتگرایی^۵ و پسااثباتگرایی^۶ است (Patomaki and Wight, 2000: 222). از این نظر در حالی که چشم‌انداز خردگرا عمدتاً بر نیروهای مادی تأکید دارد، چشم‌انداز تأملگرا در مقابل بر نیروهای معنایی یا اجتماعی تمرکز می‌کند (Rengger, 2006: 428). لازم به ذکر است که پاتومکی و وایت برای حل این مناظره میان اثبات‌گرایان و پسااثبات‌گرایان در روابط بین‌الملل بر واقع‌گرایی انتقادی تمرکز می‌کنند. در واقع این رویکرد به جای پررنگ ساختن تعارضات هستی‌شناختی در صدد نزدیک نمودن مسائل معرفت‌شناختی در مطالعه روابط بین‌الملل است.

بدین ترتیب در حالی که نظریه‌های تأملگرا به سرشت تفسیری امور واقع اجتماعی^۷، بازاندیشی در باب نظریه^۸، و نقش مناسبات تکوینی^۹ اعتقاد دارند، نظریه‌های خردگرا ثابت بودن هویت کنشگران، جدایی ساختار از کارگزار، و امکان‌پذیری تنها نوعی

1. The Material
2. The Ideational
3. Reasoning
4. Causation
5. Positivism
6. Post-positivism
7. Social Facts
8. Reflectivity of Theory
9. Constitutive Relations

خاص از آنارشی را مد نظر قرار می‌دهند (Chernoff, 2007: 142-3).

همچنین پیش از آنکه مناظره چهارم در روند تحولات نظری رشته تثبیت شود، لاپید در بازشناسی مناظره سوم عنوان کرد که در چرخش پسااثبات‌گرایانه دانش‌پژوهان با توجه به سه محور پدیداری (تجربی)، تحلیلی، و مضمونی در مرکز مجموعه اجتماعی/فکری/اخلاقی آنچه به عنوان «دانش علمی» تصدیق می‌شود قرار می‌گیرند (Lapid, 1989: 241).

عبارات فوق بیش از پیش به این معنا است که دانش‌پژوهان و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در خلأ و محیطی بی‌طرف به مطالعه روابط بین‌الملل نمی‌پردازند. بنابراین تأمل‌گرایی هم بر پویایی دانش‌پژوهش (مطالعه‌کننده) رشته روابط بین‌الملل و هم بر پویایی موضوع مورد مطالعه آن به طور توأمان تأکید می‌رود. این امر مطالعه روابط بین‌الملل را به طور کلی از قید برداشت‌ها و تفاسیر جریان اصلی روابط بین‌الملل (یا به عبارتی دیگر «خود-انگاره» یا «تصویر از خود ثابت»^۱ جریان خردگرایی) رها می‌سازد. در بخش بعدی مقاله با تمرکز بر رویکردهای چشم‌انداز تأمل‌گرا خود-انگاره این چشم‌انداز در مطالعه روابط بین‌الملل مورد توجه قرار می‌گیرد.

۲. خود-انگاره چشم‌انداز تأمل‌گرا

در این بخش، خود-انگاره یا تصویر از خود چشم‌انداز تأمل‌گرا در مطالعه روابط بین‌الملل مورد توجه قرار می‌گیرد. چشم‌انداز تأمل‌گرا با رویکردهای متنوع خود امکان‌ات بدیلی را در مطالعه روابط بین‌الملل طرح‌ریزی می‌کند. هر یک از این رویکردها با تمرکز بر مضمونی خاص در گسترش دستور کار رشته روابط بین‌الملل مساهمت دارند. رویکردهای مورد نظر و مضامین مورد توجه آنها عبارتند از: رهایی‌بخشی^۲ برای نظریه انتقادی، تمایز^۳ برای پساتجددگرایی/پساساختارگرایی، جنسیت^۴ برای فمینیسم، و آمیختگی^۵ برای پسااستعمارگرایی.

1. Fixed Self-image
2. Emancipation
3. Difference
4. Gender
5. Hybridity

۱-۲. نظریه انتقادی

صحبت از نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل، به معنای بازگشت به دو جریان عمده در مارکسیسم غربی است: مکتب فرانکفورت و دیدگاه‌های گرامشی (Rupert, 2010: 166-8). مضمون مهم در ارتباط با این رویکرد، مفهوم رهایی‌بخشی^۱ است. رهایی‌بخشی در نظریه انتقادی هم معطوف به رهایی از سلطه نظام سرمایه‌داری تولید و مبادله، و هم معطوف به رهایی از سلطه علم اثباتی^۲ در حوزه معرفت‌شناسی است (Leysens, 2008: 79). در این میان کاکس با تأسی از هور کهایمر، با طرح نظریه انتقادی در مقابل نظریه حل مسأله‌ای^۳، و لینکلتر به تأسی از هابرماس و کاربست مقولاتی چون علاقه رهایی‌بخش^۴، کنش تفهیمی^۵، و اخلاقیات مبتنی بر گفتگو^۶ بصیرت‌های بسیار مهمی را به دانش روابط بین‌الملل افزوده‌اند (Linklater, 2007a; Devetak, 2005a; Crawford, 2009; and Roach, ed., 2008).

در ادامه، ضمن پذیرش اهمیت نقطه‌نظرات کاکس گرامشی‌گرا، بر نقطه‌نظرات لینکلتر هابرماسی تمرکز می‌کنم. لینکلتر به تأسی از هابرماس در صدد فراهم آوردن زمینه‌های شرایط جهان‌شمول مفاهیم^۷ با اتکای بر اخلاقیات مبتنی بر گفتگو است. از دید هابرماس کنش تفهیمی، زیست‌جهان^۸ را تکوین می‌بخشد و این زیست‌جهان به نوبه خود فهم متقابل را شکل می‌دهد. لینکلتر خواهان توجه به موقعیت‌های اجتماعی حاشیه‌ای و دیگران، و مترصد نوعی جهان‌شمول‌گرایی به لحاظ تاریخی خودآگاهانه و حساس به تمایز است (Diez and Sreans, 2005: 134-5).

همچنان‌که دیوتاک با تمرکز بر کار لینکلتر اظهار می‌دارد، دیدگاه‌های لینکلتر در سه بعد خلاصه می‌شود: (۱) تمایز میان انسانها و شهروندان (شهروند به عنوان محصول دولت دارای حاکمیت در عصر تجدید؛ (۲) اهمیت نیروهای اجتماعی در تغییر نظم‌های

1. Emancipation
2. Positive Science
3. Problem-solving Theory
4. Emancipatory Interest
5. Communicative Action
6. Discourse Ethics
7. Communication
8. Life-World

جهانی (مشروط و مقتضی بودن کنش‌گران فردی و ساختارهای اجتماعی میان‌ذهنی ساخته شده در بستر تاریخ)؛ و ۳) شناسایی بالنده (جهان‌شمولی اصول اخلاقی، سیاسی، و قانونی)، کاهش نابرابری‌های مادی، و احترام عمیق‌تر به تمایزات فرهنگی، اخلاقی، و جنسیتی (Devetak, 2005a: 154).

لینکلتر یکی از دستاوردهای نظریه انتقادی را برای دانش روابط بین‌الملل قضاوت در مورد ظرفیت ترتیبات اجتماعی جهت انجام گفت‌و شنود با دیگران و ترسیم اشکالی جدید از اجتماع سیاسی^۱ که هرگونه برون‌گذاری^۲ را کنار می‌گذارد، قلمداد می‌کند. این اجتماعی سیاسی نوین – شاید اجتماع سیاسی جهان‌وطن^۳ – ناظر بر پیوند میان انسانیت مشترک^۴ و جامعه‌شناسی اخلاقیات جهانی^۵ با نیت رهایی‌بخش است؛ چیزی که در طرح شهروندی جهان‌وطنانه^۶ تبلور می‌یابد (Linklater, 2007b: 46, 189-90, 109-25).

علیرغم بصیرت‌های فوق، انتقادات بسیار مهمی در ارتباط با منطق گفت‌و شنودی^۷ هابرماس – و به تبع آن لینکلتر – مطرح شده است. مارتین وبر پیوند دامنه جهان‌شمول زیست‌جهان با مجموعه‌های مشخصی از کنشگران اجتماعی را مسأله-دار می‌کند (Weber, 2005: 205). این همان مسأله‌ای است که می‌توان از آن تحت عنوان خطر اجماع یاد کرد. البته خود لینکلتر با توجه به اجتماع مبتنی بر تفهم جهان‌شمول^۸ نسبت به وقوع شکلی دیگر از برون‌گذاری اجتماعی و استیلا، و بازتکوین سلسله‌مراتب قدرت هشدار می‌دهد (Linklater, 2007a: 56). بدین جهت وی با طرح مقوله گفت‌و شنود کم‌مایه^۹ در مقابل گفت‌و شنود پرمایه^{۱۰} در صدد گریز از اتهامات منتقدینش مبنی بر سوگیری به سمت اصول لیبرال-دموکراسی برمی‌آید. لینکلتر

1. Political Community
2. Exclusion
3. Cosmopolitan Political Community
4. Shared (Common) Humanity
5. Sociology of World Morals
6. Cosmopolitan Citizenship
7. Dialogic Logic
8. Universal Communication Community
9. Thin
10. Thick

رویکرد مبتنی بر گفت‌و شنود را یکی از بهترین ابزارهای پیشبرد فرایند ایجاد جامعه مدنی در روابط بین‌الملل به حساب می‌آورد (Linklater, 2005: 154).

نباید فراموش کرد که علیرغم ابداعات لینکلتر در چهارچوب نظریه انتقادی و مکتب فرانکفورت در رشته روابط بین‌الملل، دیدگاه‌های وی همچنان بر پایه انتقادات وارد شده بر تجدد — چه در قلمرو عملی و چه در قلمرو نظری — استوار شده است. این بنیان به معنای تصدیق تلویحی رویه‌های نهادی خاص^۱، و نتیجتاً تقدم جایگاه ارتباطی خود نسبت به دیگری است. اگرچه هُنه، از نظریه‌پردازان متأخر نظریه انتقادی، در جهت بهبود این وضعیت با توجه به شکلی دیگر از کنش تفهیمی، مقوله «تقلاً برای شناسایی»^۲ را مطرح می‌کند (Haacke, 2005).

به هر روی باید خاطر نشان کرد که نظریه انتقادی با طرح مقوله‌هایی بخشی علاوه بر پیش‌برد منطق گفت‌و شنود در اجتماع بشری خود-انگاره چشم‌انداز خردگرا از دو جنبه مورد نقد قرار می‌دهد: اولاً دانش‌پژوه روابط بین‌الملل را به عنوان جزئی درونی از اجتماع سیاسی انسانی در نظر می‌گیرد که می‌تواند ورای خود-انگاره یا تصویر از خود ثابت چشم‌انداز خردگرا روابط بین‌الملل را در جهت تحول مورد مطالعه قرار دهد؛ و ثانیاً، به لحاظ محتوایی رهایی‌بخشی ناظر است بر نقد اصل برسازنده — و البته لاتغییر — حاکمیت از منظر چشم‌انداز خردگرا، چراکه حاکمیت عاملی بازدارنده در جهت تحقق منطق گفت‌و شنود در اجتماع سیاسی جهانشمول قلمداد می‌شود.

در پایان این بخش نویسنده چنین استدلال می‌کند که نظریه انتقادی نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل را ترغیب می‌کند که به عنوان بخشی از اجتماع بشری تصویرهای پیشین از روابط بین‌الملل را که جریان اصلی روابط بین‌الملل در قالب مشخص نظام متشکل از دولت‌های دارای حاکمیت شکل داده تغییر دهد و همین امر مطالعه روابط بین‌الملل را ورای فرض‌های هستی‌شناختی پیشین و بر مبنای مشارکت تمامی کنشگران امکان‌پذیر سازد.

۲-۲. پساتجددگرایی / پساساختارگرایی

تمایز مفهوم پایه‌ای در ارتباط با رویکرد پساتجددگرایی / پساساختارگرایی است.

1. Particular Institutional Procedures
2. Struggle for Recognition

من در این بررسی بر دیدگاه‌های دریدا تمرکز می‌کنم. از دید وی تفکر غرب بر مبنای دوگانگی‌هایی^۱ — جفت‌های مفهومی — که اجزای آنها متضاد یکدیگر هستند — تمایز نهفته — ساختار یافته است. در این دوگانگی‌ها همواره دومین جزء بیرون گذاشته شده است تا بدین وسیله جزء اول در وجود آید؛ بدین معنا تفکر غرب به حضور^۲، نسبت به غیبت^۳ برتری می‌دهد. دریدا این خصلت را «متافیزیک حضور»^۴ نامیده و معتقد است متافیزیک غرب منطبق بر کلاممحوری^۵ می‌باشد (Devetak, 2005b: 168; and Edkins, 2007: 96).

یکی از موارد این دوگانگی‌ها — شاید مهم‌ترین آنها — همسانی/ تمایز^۶ است. این دوگانگی، دوگانگی خود/ دیگری را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، همسانی مستلزم تمایز و شکل‌دهندهٔ دیگریبودگی است. این همسانی، تمایز را به دیگریبودگی، به منظور تضمین خود- قطعیت^۷، تحویل می‌کند (Hekman, 2000: 295 and O' Hagan, 2004: 28). از دیدگاه پساتجددگرایی/ پساساختارگرایی عرصهٔ تجدد محل تبلور «سیاست قطعیت»^۸ (Delanty, 2003: 61) است. بر این اساس و با توجه به درجات مختلف تمایز، دیگری از طریق بازنمایی‌های جغرافیایی و سیاسی نظیر تمدن‌ها، ملت‌ها، قبایل، تروریست‌ها، زنان، و متمدن‌ها ساخته می‌شود (Hansen, 2006: 6).

آنچه در دانش روابط بین‌الملل برای پساتجددگرایان/ پساساختارگرایان اهمیت دارد، تثبیت دولت‌های ملی دارای حاکمیت در عصر تجدد است. این دیگریبودگی بنیادین و پنداشت متصلب از دیگری شدیداً دربارهٔ نظام بین‌المللی متشکل از دولت‌های ملی صادق است. جوامع، مرزهای خود را همواره با سازوکارهای درونگذاری^۹ و برون‌گذاری با توجه

-
1. Dichotomies
 2. Presence
 3. Absence
 4. Metaphysics of Presence
 5. Logocentrism
 6. Identity/ Difference
 7. Self-certainty
 8. Politics of Certainty
 9. Inclusion

به یکسانی^۱ و تمایز ترسیم می‌کنند (Ferguson and Mansbach, 2008: 183). دیالکتیک یکسانی و تمایز توسط مرزهای بیرونی و درونی مشخص شده و توسط شبکه‌ای از ارزش‌ها نظیر زبان، قومیت، مذهب، نژاد — و به طور گسترده‌تر — فرهنگ، بنیان یافته است (Persaud, 2001: 119).

بر این اساس خود (دولت ملی) نیازمند یک دیگری (دولت ملی دیگر) است. البته این تمایز و دیگربودگی الزاماً متضمن تهدید نبوده، بلکه به قول کمپل مبتنی بر «گفتمان خطر^۲» است (Devetak, 2005b: 178). از دید او، مجموعه‌ای از رویه‌های سیاسی خطر را در قلمرو خارجی قرار می‌دهند و بدین ترتیب مرز را بین دو امر داخلی و بین‌المللی قوام می‌بخشند (Campbell, 2010: 229). از دید دیوتاک، دولت‌های دارای حاکمیت بر مبنای مقولاتی چون خشونت، مرز، هویت، و دولت‌بودگی مسأله‌دار می‌شوند (Devetak, 2005b: 171-81).

بدین ترتیب با ارزیابی روند تبدیل تمایز به دیگربودگی (Rae, 2002: 11)، توجه به بافت تاریخی ترادف ملی‌گرایی با بیرون‌گذاری و دیگربودگی (Ferguson and Mansbach, 2004: 149)، و برآمدن مقوله شهروندی به عنوان راهبردی بالقوه، و معطوف به دیگربودگی و برون‌گذاری (Lui, 2004: 121) می‌توان چنین نتیجه گرفت دولت دارای حاکمیت به عنوان یک سوژه متعلق به عصر تجدد — که دائماً توسط ابزار گفتمان بازتولید شده است — «اخلاقیات را از سیاست، امنیت را از خطر، حاکمیت را از آناارشی، داخلی را از بین‌المللی، همسانی را از تمایز، و نهایتاً خود را از دیگری جدا می‌کند» (Shilliam, 2006: 208).

دیدگاه پساتجدد‌گرایی/پساساختار‌گرایی حاوی بصیرت‌های مهمی برای مطالعه رشته روابط بین‌الملل است. از دید نویسنده می‌توان با تمرکز بر مقوله تمایز نشان داد که چگونه خود-انگاره یا تصویر از خود ثابت جریان اصلی خردگرا با رویه‌های دیگری‌سازی روابط بین‌الملل را به بازی مرگ‌وزندگی امنیت تبدیل می‌کند. تحولات رشته روابط بین‌الملل، به تدریج، چنین نشان داده که نظریه‌پردازان درکی واحد از سوژه‌های روابط بین‌الملل دارند. از این نظر آنچه بیش از پیش مؤید این مدعا بوده دو متن برجسته است که سلطه جریان اصلی را بر رشته روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم سبب شدند: سیاست

1. Sameness
2. Discourse of Danger

میان ملت‌ها: تلاش برای قدرت و صلح (۱۹۹۳) و نظریه سیاست بین‌الملل (۱۹۷۹). بدین قرار مورگنتا و والتس به عنوان برجسته‌ترین نظریه‌پردازان دیدگاه‌های واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی، تصویری واحد از سوژه‌های روابط بین‌الملل در قالب دولت‌ها (دولت‌بودگی)^۱ به دست دادند. در این تصویر دولت‌محور، تنها درکی واحد از خود (تصویر خودانگاره)^۲، آن هم متبلور در کنشگران دولتی، فراهم آمد.

از سوی دیگر با توجه به سلطه دانش پژوهانه ایالات متحده بر رشته روابط بین‌الملل می‌توان چنین استنباط کرد که در کنار یکسان بودن کارکردهای واحدهای نظام بین‌الملل، آنچنانکه والتس می‌گوید (Walts, 1979: 93-97)، این واحدها بر اساس تمایز مبتنی بر حاکمیت، به مثابه موجودیت‌هایی منفک از یکدیگر قلمداد می‌شوند. این گونه است که در بستر تلقی مذکور — یا همان سومین تصویر^۳ از نظریه روابط بین‌الملل به بیان والتس در انسان، دولت و جنگ (۱۹۵۹) اسطوره‌هایی چون امنیت ملی و منافع ملی در ساختار هرج‌مرج‌گونه نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد و بدین اعتبار دیگربودگی در نظام متشکل از دولت‌های ملی تعریف می‌شود. بیهوده نیست که در نگاه مارتین وایت «نظریه روابط بین‌الملل نظریه بقا است» (Wight, 2000: 39).

از سوی دیگر تمرکز بر مقوله تمایز، دانش‌پژوه روابط بین‌الملل را متوجه این امر می‌سازد که او (مذکر یا مؤنث) جزئی از متن روابط بین‌الملل بوده و از این جهت شالوده‌های طبیعی انگاشته شده تصویر از خود چشم‌انداز خردگرا دانش‌پژوه مورد نظر را در فضای بازی امنیت در روابط بین‌الملل معنا می‌کند. بدین قرار دانش‌پژوه روابط بین‌الملل می‌تواند به درک این روند روابط بین‌الملل را مورد خوانش مضاعف خود قرار داده و بر این مبنا دستور کار سنتی رشته را دستخوش تغییر کند؛ منظور از این گفته نه امحای جنگ و الزامات مطالعاتی آن، بلکه توجه به مواردی دیگر از جمله به حاشیه‌رانده‌شدگان روابط بین‌الملل و کنشگران غیردولتی است. این امر مستلزم توجه به مسأله دیگربودگی در روابط بین‌الملل و طبعاً گسترش دستور کار مطالعاتی روابط بین‌الملل است.

1. Statehood
2. Egoistic Image
3. The Third Image

۳-۲. فمینیسم

مفهوم پایه‌ای فمینیسم برای مطالعه روابط بین‌الملل جنسیت است. از دیدگاه فمینیسم جنسیت ناظر بر مجموعه‌ای از متغیرهای اجتماعی و فرهنگی ساخته شده است؛ متغیرهایی چون قدرت، خودمختاری، عقلانیت، فعال بودن، و برونگرایی به طور کلیشه‌ای مرتبط با مردانگی، و در نقطه مقابل ضعف، وابستگی / پیوستگی، احساساتی بودن، انفعال، و درونگرایی در ارتباط با زنانگی هستند. البته «مردانگی مبتنی بر چیرگی»^۱ به عنوان نمونه آرمانی مردانگی، نشانگر آن است که هم مردان و هم زنان، ارزشی بیشتر برای ویژگی‌های مردانه قائل هستند (Tickner, 2001: 15). به دیگر سخن، جنسیت متضمن مجموعه‌ای از معانی است که هم زنان و هم مردان به زنانگی و مردانگی نسبت می‌دهند (Elone, 2007: 99).

همچنانکه جاسپر — اگرچه در مورد امر قدسی^۲ و امر روحانی^۳ — متذکر می‌شود، فمینیست‌ها در مقابل هویت‌یابی نمادین مداوم زن و زنانگی که تجربه بشری را از چشم‌اندازی مردمحور تعریف می‌کند صف‌بندی می‌کنند (Jasper, 2006: 126). این هویت‌یابی در دوگانگی مردانگی / زنانگی^۴ قابل تشخیص است. البته نباید این نکته را فراموش کرد که دغدغه فمینیستی از امکان‌پذیری وجود تمایزات میان خود زنان فروگذار می‌کند (Marchand and Parpart, eds., 2003).

از جنبه روانشناختی، طرف زن خود مرد، به عنوان دیگری خود، احتمالاً برای افرادی که صرفاً انگاره‌های فرهنگی کلیشه‌ای مردانگی را جذب کرده‌اند تهدیدکننده است، چراکه این دیگری، یکپارچگی روانی^۵ آنان را هدف قرار می‌دهد (Bresnihan, 1997: 82). از سوی دیگر در جریان رویه انکار بدن‌ها در زمینه‌هایی چون جنس^۶ و گرایش جنسی^۷ — به عنوان محورهای تمایز گذاری^۸ — هویت‌های چیره‌ای تثبیت می‌شوند. این فرایند طرد به واسطه

1. Hegemonic Masculinity
2. The Divine
3. The Spirituality
4. Masculinity/ Femininity
5. Psychic Integrity
6. Sex
7. Sexuality
8. Axes of Differentiation

بنیان نهادن یک دیگری از طریق بیرون‌گذاری^۱ و استیلا^۲، هویت‌های مذکور را تثبیت می‌کند (Ferguson, 2008: 185).

آنچه در دانش روابط بین‌الملل در خصوص فمینیسم اهمیت دارد جدا نگه داشتن زنان به عنوان یک گروه جنسیتی از موضوع روابط بین‌الملل و سلطهٔ مردان و دغدغه‌های آنان بر دانش‌پژوهی رشته است (Sylvester, 2004: 41). البته مسأله به عنوان دغدغه‌ای نوین در تحول روابط بین‌الملل و تأسیس این رشته در واکنش به مقولهٔ جنگ است (می‌توان در یک نگاه کلی فمینیستی نسبت به روابط بین‌الملل چنین استنباط کرد که وقوع جنگ نیز ناشی از تثبیت سلطهٔ مردان بر روابط بین‌الملل می‌باشد). از این رهگذر، نکتهٔ مهم در نظریه‌های روابط بین‌الملل متعارف «فروگذاری کنش‌ورزی‌های سیاسی^۳ و کنش عملی^۴ زنان می‌باشد» (True, 2005: 232).

در چهارچوب رشتهٔ روابط بین‌الملل دو نسل مشخص فمینیستی قابل شناسایی است: نسل متمرکز بر پی‌ریزی نظریه (نقد شالوده‌های جنسیتی نظریه‌های روابط بین‌الملل و رویه‌های سیاست بین‌الملل) و نسل معطوف به موقعیت‌های تجربی با عدسی‌های جنسیتی (استفاده از جنسیت به مثابهٔ مقوله‌ای تحلیلی در مطالعات رویدادهای جهان واقع^۵ در سیاست جهانی) (Tickner and Sjoberg, 2010: 197-8).

بدین قرار، سوگیری جنسیتی^۶ که در ذات رویکردها و دستور کارهای پژوهشی جریان اصلی — یا به تعبیر فمینیست‌ها جریان اصلی مردانه‌گرای^۷ — روابط بین‌الملل است (Hutchings, 2008: 100)، نوعی اخلاق پژوهشی فمینیستی^۸ را ایجاد می‌کند. این اخلاق پژوهشی در وجوه معرفت‌شناختی و روش‌شناختی به غیبت‌ها، سکوت‌ها، تمایزات، و سرکوب‌های جنسیتی معطوف است (Ackerly and True, 2008). البته این سرکوب

1. Exclusion
2. Domination
3. Political Activities
4. Activism
5. Real-World
6. Gender Bias
7. Masculinist Mainstream
8. Feminist Research Ethic

صرفاً جنسیتی نبوده و در هر وضعیت خود را نشان می‌دهد.

جنسیتی ساختن روابط بین‌الملل نخست و پیش از هر چیز به معنای آن است که خود-انگاره یا تصویر از خود چشم‌انداز خردگرا نظمی سلسله‌مراتبی را در مطالعه روابط بین‌الملل بنیان افکنده است. این نوع نظم سلسله‌مراتبی در جهت تداوم آن خود-انگاره ثابت عمل می‌کند. دانش‌پژوه روابط بین‌الملل از این منظر همواره با عدسی جنسیت روابط بین‌الملل را مطالعه می‌کند تا سرکوب‌ها، سکوت‌ها و غیبت‌ها را به تصویر کشد. استفاده از تعبیر عدسی جنسیتی مبین توجه صرف به مسائل زنان/ زنانگی در روابط بین‌الملل نیست، بلکه نشان‌دهنده توجه به اخلاق پژوهشی پیش‌گفته است.

۲-۴. پسااستعمارگرایی

اگر استعمارکننده‌ها^۱ را به مثابه غرب و استعمارشده‌ها^۲ را به مثابه غیرغرب در نظر آوریم، آنگاه دیدگاه پسااستعمارگرایی ناظر بر «فرا-نظریه غیرغربی^۳» در مقابل جریان اصلی و غربی رشته روابط بین‌الملل است. فرا-نظریه مذکور به لحاظ هستی-شناختی در صدد به هم ریختن سلسله‌مراتب نژادی، قومی، طبقه‌ای، و مواردی از این دست است (Krishna, 2002: 171). به بیان دیگر دیدگاه پسااستعمارگرایی آن دسته از گفتمان‌های هستی‌شناختی که مشروعیت غیرغرب را مورد تردید قرار می‌دهند تقویت می‌کند (Grovoqui, 2002: 33).

از سوی دیگر، دیدگاه پسااستعمارگرایی به جای توجه صرف به دولت به عنوان واحد اصلی تحلیل، بشریت — خواه به صورت یک کل و خواه به صورت فرد — را مد نظر قرار می‌دهد (Chowdhry, 2007: 105-6). این نکته ناظر است بر برساختگی پارادایم‌های غالب در جهت‌دهی مطالعه روابط بین‌الملل و پدیده‌های مربوط به آن می‌باشد. در اینجا مسأله کانونی معطوف شدن به چگونگی برون‌گذاری غیرغرب به عنوان بیگانه از خانه روابط بین‌الملل توسط غرب است (Ling, 2007: 137)، چراکه «فرهنگ غرب متجدد خود را به مثابه چهارچوب، ابزار، یا نظریه‌ای برای فهم دیگری

1. Colonizer
2. Colonized
3. non-Western Meta-theory

ارائه می‌دهد» (Inayatullah and Blaney, 2004: 92).

به لحاظ معرفت‌شناختی دیدگاه پسااستعمارگرایی می‌تواند به خوبی روند ساخته شدن دانش روابط بین‌الملل و بازنمایی تسلط غرب - رابطه قدرت/ دانش - را در سنت‌های دانشگاهی و پژوهشی جریان اصلی به تصویر کشد (Abrahamsen, 2007: 115-7). بدین لحاظ و با الهام از کارهای ادوارد سعید می‌توان به مساهمت وی در دیدگاه پسااستعمارگرایی در زمینه‌هایی چون خاستگاه‌های تاریخی رشته روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های ایالات متحده، بنیادهای جنگ سردی آن و اروپامحوری در جریان اصلی دانش روابط بین‌الملل اشاره کرد (Nair, 2007: 81). این نقطه‌نظرات نه به معنای نفی کلی همه سنت‌های فکری پیشین در مطالعه روابط بین‌الملل، بلکه سهمیم کردن سایر دانش‌پژوهان از خاستگاه‌های تاریخی مختلف در روند مذکور است.

پسااستعمارگرایان در این جهت و با رفتن به ورای دولت-ملت‌ها در یک وضعیت فکری جهانی، دو گروه کارشناسان بین‌المللی / حرفه‌ای و روشنفکران عمومی جهانی / آماتور را در مقابل یکدیگر قرار داده (Biswas, 2007: 120-4)، و در قالب سلوک انتقادی گروه دوم نشان می‌دهند که به لحاظ معرفت‌شناختی، چگونه نظریه با جدا شدن از خاستگاه اولیه خود به نوعی راستکشی جزم‌اندیشانه تبدیل می‌شود (Duvall and Varadarjan, 2007: 92). به نظر می‌رسد لبه تیز انتقادات آنها متوجه تصویر غیرتاریخی به دست داده شده توسط والتس در مطالعه سیاست بین‌الملل بوده که کنش‌گران را صرف نظر از تفاوت‌های داخلی آنها دارای رویکرد واحدی در عرصه سیاست بین‌الملل می‌داند.

دیدگاه پسااستعمارگرایی متضمن مفاهیمی چند است. اهم این مفاهیم عبارتند از: زیردست^۱، تبعید^۲، چندصدایی بودن^۳، و آمیختگی^۴. از نظر من مهم‌ترین مفهوم در ارتباط با مطالعه روابط بین‌الملل مفهوم آمیختگی است. در این جهت لازم به توضیح است که مفهوم آمیختگی ناظر بر عدم تمایز میان غرب و غیرغرب در وجه هستی‌شناختی است، چراکه نه غرب و نه غیرغرب به گونه‌ای مطلق و خالص اصالت ندارند. در نمایی

1. Subaltern
2. Exile
3. Contrapuntality
4. Hybridity

کلی‌تر مفهوم آمیختگی به معنای عدم وجود اصالت فرهنگی ناب است. بدین اعتبار، احیای خود به معنای بازگشت به رویه‌ها و نمادهای فرهنگی کهن نیست (Abrahamsen, 2007: 117). در واقع مفهوم آمیختگی ناظر بر نفی جوهرگرایی فرهنگی^۱ است. همچنان که سعید در اثر فرهنگ و امپریالیسم، عدم خلوص محض موجودیت‌های اجتماعی را در ارتباط با مشکلهٔ هویت نشان می‌دهد (quoted in Krishna, 2002: 181)، باید در نظر داشت که استعمارکننده و استعمارشده به صورت متقابل تکوین یافته‌اند. با این وجود نباید فراموش ساخت که توجه دیدگاه مذکور به مقولات هویت و فرهنگ نه متضمن میهن‌پرستی افراطی^۲، و نه صحنه‌گذاری بر جوهرگرایی است (Grovoqui, 2010, 244). آنچه در سایهٔ مفهوم آمیختگی در قالب دیدگاه پسااستعمارگرایی برای مطالعهٔ روابط بین‌الملل اهمیت دارد نقد و ردّ قوم‌نگاری می‌باشد. از این منظر دانش‌پژوهش روابط بین‌الملل نسبت به هرگونه سلسله‌مراتب قوم‌محورانه در متن روابط بین‌الملل حساس می‌شود؛ این سلسله‌مراتب هم در عرصهٔ هستی‌شناختی و هم در عرصهٔ معرفت‌شناختی نمود دارد. در عرصهٔ هستی‌شناختی سلسله‌مراتب مذکور مبین غلبهٔ پارادایم غربی در تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل بوده، و در عرصهٔ معرفت‌شناختی نظریه‌های برآمده از پارادایم مورد نظر همچون ابزاری برای تثبیت ساختارها و فرایندهای موجود در سیاست بین‌الملل عمل می‌کنند. بدین قرار سلسله‌مراتب مورد نظر می‌تواند با تمایزگذاری میان کنشگران در متن روابط بین‌الملل در قالب خود-انگاره یا تصویر از خود ثابت چشم‌انداز خردگرا، چه در شکل مفهومی و چه در شکل تجربی، به اتخاذ راهبردهای مداخله‌گری (مثلاً تحت عنوان مداخلهٔ بشردوستانه) و سلطه (به خصوص از طریق ایجاد وابستگی) منجر شود. اکنون پس از ارائهٔ دیدگاه‌های چشم‌انداز تأمل‌گرا نوبت به آن می‌رسد که از کلیهٔ مطالب پیشگفته جمع‌بندی به عمل آید.

نتیجه

چشم‌انداز خردگرا خود-انگاره یا تصویر از خود ثابتی پیرامون رشتهٔ روابط بین‌الملل به دست می‌دهد. آنچه بیش از هر چیز در این خصوص اهمیت دارد، ارائهٔ تصویری تغییرناپذیر

1. Cultural Essentialism
2. Chauvinism

از ماهیت رشته روابط بین‌الملل است. درست است که رشته روابط بین‌الملل در پایان دهه دوم سده بیستم در واکنش به جنگ — و تمنای صلح — تأسیس شد، اما این نکته نمی‌تواند به تصویری ثابت منجر شود که روابط بین‌الملل را از امکان‌های بدیل مطالعاتی محروم سازد. مسأله در اینجا است که روابط بین‌الملل همچون تمامی پدیده‌هایی که با عالم انسانی سر و کار دارند وضعیتی پویا دارد و بر این اساس دانش پژوهان رشته نیز به موازات روابط بین‌الملل تجربی نمی‌توانند از چشم‌اندازی ثابت و غیرتاریخی نظریه‌پردازی کنند.

مبنای استدلال نویسنده در خصوص مدعای فوق نه الزاماً رد چشم‌انداز خردگرا در ترسیم روابط بین‌الملل، بلکه کمک به تحول آن در جهت تاریخی است. درست است که رشته روابط بین‌الملل در واکنش به پدیده مهلک جنگ در دومین دهه سده بیستم میلادی نضج یافت، اما روابط بین‌الملل به لحاظ تجربی تحولات مهمی چون جنگ جهانی دوم، جنگ سرد و فضای پس از آن را پشت سر گذاشته است. تحولات مذکور نشان می‌دهد منازعات بشری همگام با پیشرفت تاریخی هرچه بیشتر پیچیده‌تر می‌شوند. از این منظر روابط بین‌الملل از انحصار صرف دولت‌های ملی خارج شده و بدیهی است که جنگ‌ها و منازعات بشری نیز صورت‌بندی‌های نوینی یافته‌اند. مصداق بارز این گفته مسأله تروریسم (در شکل افراط‌گرایی مذهبی) و تبعات آن در اشکال نوین بوده که تعاملات دولت‌های ملی را نیز متأثر ساخته است.

از سوی دیگر می‌توان چنین استدلال کرد که چشم‌انداز خردگرا با طبیعی جلوه دادن سرشت نظام بین‌الملل و تمرکز بر اصل برساننده حاکمیت در مقابل آنارشی، و تجویز راهبرد همیشگی معطوف به امنیت و بقا تصویری ثابت از روابط بین‌الملل نشان می‌دهد. در این تصویر از خود (خود-انگاره) ثابت، دانش پژوهش روابط بین‌الملل به تدریج نگاه تأمل‌گرایانه خود را از دست می‌دهد. این گفته بدان معنی است که اکنون ضرورت بازبینی مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در مطالعه روابط بین‌الملل احساس می‌شود. در واقع با تمرکز بر فلسفه وجودی رشته روابط بین‌الملل و در سایه تحولات تاریخی و تجربی، تأمل‌گرایی می‌تواند به پیشبرد مطالعات درون رشته کمک کند.

همچنان که ذکر شد چشم‌انداز تأمل‌گرا مشتمل بر دیدگاه‌های نظریه انتقادی، پساتجددگرایی/ پساساختارگرایی، فمینیسم و پسااستعمارگرایی است. هر یک از این دیدگاه‌ها، همچنانکه در پایان مباحث کلی آنها بیان شد، حاوی بصیرت‌های قابل

توجهی در پیشبرد چشم‌انداز تأمل‌گرایی و متعاقباً طرح امکانات بدیل در روابط بین‌الملل معاصر داشته‌اند. به زعم نویسندگان از آنجا که چشم‌انداز تأمل‌گرا تمرکزی ویژه بر مقولات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دارد، دستاورد نخست آن در طرح امکانات بدیل در مطالعه روابط بین‌الملل مربوط به خود‌دانش‌پژوه روابط بین‌الملل بوده و دستاورد دوم آن به مسائل تجربی بازمی‌گردد. بدین ترتیب چشم‌انداز تأمل‌گرا با دعوت به تأمل یا بازاندیشی در مورد سرشت رشته در قالب توجه به مباحث فرانظری مطالعه روابط بین‌الملل را متحوّل می‌سازد. به زعم نویسندگان خود-انگاره یا تصویر از خود چشم‌انداز تأمل‌گرا در دو حوزه ذیل به تحوّل مطالعه روابط بین‌الملل کمک می‌کند:

۱. عدم تفکیک میان دانش‌پژوه روابط بین‌الملل و محتوای مورد مطالعه توسط او (مذکر یا مؤنث)؛ از این نظر دانش‌پژوه روابط بین‌الملل نسبتی تکوینی با روابط بین‌الملل داشته و می‌تواند در جریان نظریه‌پردازی هرگونه خود-انگاره ثابت را تغییر دهد؛

۲. تحقق صورت‌بندی فوق به لحاظ محتوایی مرزهای دانش روابط بین‌الملل را گسترش می‌دهد. همچنان‌که در ارائه دیدگاه‌های چشم‌انداز تأمل‌گرا به آن اشاره شد رهایی‌بخشی برای نظریه انتقادی، تمایز برای پسا‌ساختارگرایی / پساتجددگرایی، جنسیت برای فمینیسم و آمیختگی برای پسااستعمارگرایی از قابلیت چشم‌انداز تأمل‌گرا در گسترش مرزهای دانش روابط بین‌الملل خبر می‌دهند.

بدین ترتیب می‌توان چنین اظهار داشت که خود-انگاره چشم‌انداز تأمل‌گرا نه به تحول روابط بین‌الملل می‌انجامد، بلکه صرفاً از امکان‌های بدیلی در خصوص مطالعه رشته صحبت می‌کند؛ مسأله‌ای که خود-انگاره ثابت چشم‌انداز خردگرا نسبت به آن بی‌توجه است. بنابراین اکنون می‌توان در پاسخ به پرسش مطرح شده در ابتدای مقاله اینگونه پاسخ داد که خود-انگاره یا تصویر از خود چشم‌انداز تأمل‌گرا با قرار دادن دانش‌پژوه روابط بین‌الملل در وضعیتی پویا نسبت به ماهیت رشته روابط بین‌الملل و گسترش موضوعات مورد مطالعه امکان‌های بدیلی را در مطالعه رشته مذکور مطرح می‌کند. *

کتابنامه

منابع انگلیسی

- Abrahamsen, R. (2007). *Postcolonialism. in International Relations Theory for the 21st Century*, Martin Griffiths, ed. London: Routledge.
- Ackerly, B and J. True. (2008). Reflexivity in Practice: Power and Ethics in Feminist Research on International Relations. *International Studies Review*, 10, pp. 693-707.
- Ashworth, L. (2002). Did the Realist-Idealist Great Debate Really Happen? A Revisionist History of International Relations. *International Relations*, 16(1), pp. 33-51.
- Biswas, Sh. (2007). Empire and Global Public Intellectuals: Reading Edward Said as an International Relations Theorist. *Millennium- Journal of International Studies*, 36 (1), pp. 117-133.
- Bresnihan, V. (1997). Aspects of Irish political culture: a hermeneutical perspective. In *Interpreting the political: New methodologies*, T. Carver and M. Hyvärinen, eds. London: Routledge.
- Brown, Ch. (2009). Structural Realism, Classical Realism and Human Nature. *International Relations*, 23 (2), pp. 257-270.
- Campbell, D. (2010). Poststructuralism. In *International Relations Theories: Discipline and Diversity*, T. Dunne, Mi. Kurki, and S. Smith, eds. 2nd Edition. Oxford: Oxford University Press.

Carr, E. H. (1946). *the Twenty Years' Crisis 1919-1939: An Introduction to the Study of International Relations*. Second Edition, London: MacMillan.

Chernoff, F. (2005). *The Power of International Theory: Reforging the link to Foreign Policy-making through Scientific Enquiry*. London: Routledge.

..... (2007). *Theory and Metatheory in International Relations: Concepts and Contending Accounts*. New York: Palgrave Macmillan.

Chowdhry, G. (2007). Edward Said and Contrapuntal Reading: Implications for Critical Interventions in International Relations. *Millennium- Journal of International Studies*, 36 (1), pp. 101-116.

Crawford, N. C. (2009). *Jürgen Habermas. Critical Theorists and International Relations*, In J. Edkins and N. Vaughan-Williams, eds. London: Routledge. pp. 187-198.

Delanty, G. (2003). Meaning and Social Transformations: Ideology in a Post-ideological Age. In *Meaning and International Relations*, P. Mandaville and A. Williams, eds. London: Routledge.

Devetak, R. (2005a). Critical Theory. In *Theories of International Relations*, Scott Burchill et al. Third Edition. New York: Palgrave Macmillan.

..... (2005b). Postmodernism. In *Theories of International Relations*, S. Burchill et al. Third Edition. New York: Palgrave Macmillan.

Diez, Th and J. Stesns. (2005). A Useful Dialogue? Habermas and International Relations. *Review of International Studies*, 31, pp. 127-140.

Duval, R and L Varadarjan. (2007). Travelling in Paradox: Said and Critical International Relations. *Millennium- Journal of International Studies*, 36 (1), pp. 83-99.

Edkins, J. (2007). Poststructuralism. In *International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction*, M. Griffiths, ed. London: Routledge.

Elone, C. (2007). Feminism. In *International Relations Theory for the*

Twenty-First Century: An Introduction, M. Griffiths, ed. London: Routledge.

Ferguson, K. E. (2008). This species which is not one: identity practices in Star Trek: Deep Space Nine. In *Judith Butler's Precarious Politics: Critical encounters*, T. Carver and S. A. Chambers, eds. London: Routledge.

Ferguson, Y. H. and R. W. Mansbach. (2004). *Remapping Global Politics: History's Revenge and Future Shock*. Cambridge: Cambridge University Press.

..... (2008). *A World of Politics: Essays on global politics*. London: Routledge.

Grovogui, S. N. (2002). *Postcolonial Criticism, International Reality and Modes of Inquiry. In Power, Postcolonialism and International Relations: Reading race, gender and class*, G. Chowdhry and Sh. Nair, eds. London: Routledge.

..... (2010). Postcolonialism. In *International Relations Theories: Discipline and Diversity*, T. Dunne, M. Kurki, and S. Smith, eds. 2nd Edition. Oxford: Oxford University Press.

Guzzini, S. (2013). The End of International Relations Theory: Stages of Reflexivity and Modes of Theorizing. *European Journal of International Relations*, 19 (3), pp. 521-541.

Haacke, J. (). the Frankfurt School and International Relations: On the Centrality of Recognition. *Review of International Studies*, 31, pp. 181-194.

Hansen, L. (2006). *Security as Practice: Discourse analysis and the Bosnian war*. London: Routledge.

Hekman, S. (2000). Beyond Identity: Feminism, Identity and Identity Politics. *Feminist Theory*, 1 (3), pp. 289-308.

Hutchings, K. (2008). 1988 and 1998: Contrast and Continuity in Feminist International Relations. *Millennium- Journal of International Studies*, 37 (1), pp. 97-105.

Inayatullah, N and Blaney, D. L. (2004). *International Relations and the Problem of Difference*. London: Routledge.

Jackson, P. Th. (2011). *The Conduct of Inquiry in International Relations: Philosophy of Science and its Implication for the Study of World Politics*. London: Routledge.

Jasper, A. (2006) Feminism and Religion. In *The Routledge Companion to Feminism and Postmodernism*, S. Gamble, ed. London: Routledge.

Krishna, S. (2007). In One Innings: National Identity in Postcolonial Times. In *Power, Postcolonialism and International Relations: Reading race, gender and class*, G. Chowdhry and Sh. Nair, eds. London: Routledge.

Lapid, Y. (1989). The Third Debate: On the Perspective of International Theory in a Post-Positive Era. *International Studies Quarterly*, 33 (3), pp. 235-254.

Leysense, A. (2008). *The Critical Theory of Robert W. Cox: Fugitive or Guru?*. New York: Palgrave Macmillan.

Ling, L. H. M. (2007). Said's Exile: Strategic Insights for Postcolonial Feminists. *Millennium- Journal of International Studies*, 36 (1), pp. 135-145.

Linklater, A. (2005). Dialogic Politics and the Civilising Process. *Review of International Studies*, 31, pp. 14-54.

..... (2007a). Critical Theory. In *International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction*, M. Griffiths, ed. London: Routledge.

..... (2007b). *Critical Theory and World Politics: Citizenship, Sovereignty and Humanity*. London: Routledge.

Lui, R. (2004). The international government of refugees. In *Global Governmentality: Governing International Spaces*, W. Larner and W. Walters, eds. London: Routledge.

Marchand, M. H. and J. L. Parpart, eds. (2003). *Feminism/ Postmodernism/*

Development. London: Routledge.

Moravcsik, A. (2003). Liberal International Relations Theory: A Scientific Assessment. *In Progress in International Relations Theory: Appraising the Field*, C. Elman and M. Fendius Elman, eds. London: MIT Press.

Morgenthau, H. J. (1993). *Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace*. Revised by K.W. Thompson. New York: McGraw-Hill.

Neufeld, M. A. (1995). *The Restructuring of International Relations Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.

Nair, Sh. (2007). Forum: Edward Said and International Relations. *Millennium- Journal of International Studies*, 36 (1), pp. 77-82.

O'Hagan, J. (2004). The Power and the Passion: Civilizational Identity and Alterity in the Wake of September 11, In *Identity and Global Politics: Empirical and Theoretical Elaborations*, P. M. Goff and K. C. Dunn, eds. New York: Palgrave Macmillan.

Patomaki, H and C. Wight. (2000). After Postpositivism? The Promises of Critical Realism. *International Studies Quarterly*, 44, pp. 213-237.

Persaud, R. B. (2001). Re-envisioning Sovereignty: Marcus Garvey and the Making of a Transnational Identity. In *Africa's Challenge to International Relations Theory*, K. C. Dunn and T. M. Shaw, eds. New York: Palgrave Macmillan.

Quirk, J and V. Darshan. (2005). The Construction of an Efidice: The Story of a First Great Debate. *Review of International Relations*, 31, pp. 89-107.

Rae, H. (2002). *State Identities and the Homogenisation of Peoples*. Cambridge: Cambridge University Press.

Rengger, N. (2006a) Theorizing World Politics for a New Century. *International Affairs*, 82 (3), pp. 427-430.

Reus-Smit, Ch. (2013). Beyond Metatheory? *European Journal of International Relations*, 19 (3), pp. 589-608.

Roach, S. C, ed. (2008). *Critical Theory and International Relations: A Reader*. London: Routledge.

Ruggie, J. G. (1998). *Constructing the World Politics: Essays on international Institutionalization*. London: Routledge.

Rupert, M. (2010). Marxism and Critical Theory. In *International Relations Theories: Discipline and Diversity*, T. Dunne, M. Kurki and S. Smith, eds. 2nd Edition. Oxford: Oxford University Press.

Schmidt, B. C. (2002). Anarchy, World Politics, and the Birth of a Discipline: American International Relations, Pluralist Theory and the Myth of Interwar Idealism. *International Relations*, 16 (1), pp. 9-31.

Shilliam, R. (2006). The Other in Classical Political Theory: Re-contextualizing the Cosmopolitan/ Communitarian Debate. In *Classical Theory in International Relations*, B. Jahn, ed. Cambridge: Cambridge University Press.

Smith, S. (2010). Introduction: Diversity and Disciplinarity in *International Relations Theory*. In *International Relations Theories: Discipline and Diversity*, T. Dunne, M. Kurki, and S. Smith, eds. 2nd Edition. Oxford: Oxford University Press.

Sørensen, G. (1998). International Relations Theory after the Cold War. In *The Eighty Years' Crisis: International Relations 1919-1999*, T. Dunne, M. Cox and K. Booth, eds. Cambridge: Cambridge University Press.

Sylvester, Ch. (2004). *Feminist International Relations: An Unfinished Journey*. Cambridge: Cambridge University Press.

Thies, C. G. (2002). Progress, History and Identity in International Relations Theory: The Case of the Idealist-Realist Debate. *European Journal of International Relations*, 8 (2), pp. 147-185.

Tickner, J. A. (2001). *Gendering World Politics: Issues and Approaches in the Post-Cold War Era*. New York: Columbia University Press.

..... and J, Laura. (2010). Feminism. In *International Relations Theories: Discipline and Diversity*, T. Dunne, M. Kurki, and S. Smith, eds. 2nd Edition. Oxford: Oxford University Press.

True, J. (2005). Feminism". In *Theories of International Relations*, S. Burchill et al. Third Edition. New York: Palgrave Macmillan.

Waever, O. (2005). Figures of International Thought: Introducing Persons Instead of Paradigms. In *The Future of International Relations: Masters in the Making?* I. B. Neumann and O. Wæver, eds. London: Routledge.

Waltz, K. N. (2001). *Man, the State and War: A Theoretical Analysis. New Edition*. New York: Colombia University Press.

..... (1979). *Theory of International Politics*. Reading: Addison-Wesley Press.

Weber, C. (2010). *International Relation Theory: A Critical Introduction*. London: Routledge.

Weber, M. (2005). The Critical Social Theory of the Frankfurt School, and the Social Turn in IR. *Review of International Studies*, 31, pp. 195-209.

Wendt, A. (1992). Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics. *International Organization*, 49 (2), pp. 391-425.

..... (1999). *Social Theory of International Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Wight, M. (2000). Why is there no International Relations. In *International Relations: Critical Concepts in Political Science*, A. Linklater, ed. London: Routledge.

Zehfuss, M. (2009). Jacques Derrida. In *Critical Theorists and International Relations*, J. Edkins and N. Vaughan-Williams, eds. London, Routledge.

